

## انتخابات تایوان و ابهام چالش چین

در دنیایی ایده‌آل، انتخابات تایوان نه به چین ربط داشت نه به ایالات متحده. صرفاً فرصتی بود برای ۲۴ میلیون نفر مردم این جزیره خودگردان که سیاست‌مداران و سیاست‌هایی را انتخاب کنند که به بهترین شکل خواسته‌هایشان را برآورده کنند؛ اما وقتی ۱۳ ژانویه (۲۳ دی) حوزه‌های رای‌گیری باز می‌شوند، وزن روابط با آن سوی تنگه و مسائل ژئوپلیتیک بر ذهن رأی‌دهندگان بستگینی خواهد کرد. حزب پیش‌روی دموکراتیک یا دی‌پی‌بی که حزب حاکم است، حزب کومینتانگ یا کی‌ام‌تی و حزب مردم تایوان یا تی‌پی‌پی به عنوان احزاب مخالف، همگی مدعی هستند که بهترین موضع را برای حفظ استقلال عملی تایوان و صلح با چین دارند و این به‌رغم تفاوت‌ها در این است که هر کدام در رویکرد و تعامل خود با چین چقدر با گرمی روابط عمل می‌کنند.

سای اینگ ون، رئیس‌جمهور مستقر از دی‌پی‌پی، به محدودیت دو دوره رسیده است و کناره می‌رود. معاون اولش، لای چینگ‌ته، در رقابت پیش‌تاز است و به دنبال او، هویوای از کی‌ام‌تی و کوون‌جه از تی‌پی‌پی هستند؛ اما نظرسنجی‌ها می‌گویند ممکن است دی‌پی‌پی اکثریت خود را در پارلمان تایوان از دست بدهد. دی‌پی‌پی، هماهنگ با ریشه‌هایش، علنی‌ترین مواضع را درباره تهدید فزاینده پکن دارد، در حالی که دو حزب دیگر گفته‌اند به دنبال برقراری کانال‌های ارتباطی با چین خواهند بود و هم‌زمان ظرفیت‌های دفاعی تایوان را تقویت خواهند کرد. با این حال، چالش عمده این است که چین مدعی است تایوان بخشی جدانشدنی از قلمرو چین است و حاضر نیست، احتمال استفاده از زور برای گرفتن جزیره را رد کند. تنش‌های تایوان با نزول سریع روابط چین و آمریکا تشدید شده‌اند. آمریکا روابط غیررسمی با تایپه را حفظ می‌کند و حتی رئیس‌جمهور جو بایدن تعهد داده است نیروهای ایالات متحده را در مواجهه با حمله بدون تحریک چین، نفرستد، گرچه مقامات ارشد می‌گویند سیاست «ابهام راهبردی» حفظ می‌شود. بعید است چین به این زودی‌ها جنگ را انتخاب کند اما خطر درگیری در نتیجه بالا گرفتن تنش‌ها، تحریک‌ها و خطاهای محاسباتی در حال افزایش است.

هر کس رئیس‌جمهور شود، احتمالاً با فشار بیشتری از سوی چین مواجه خواهد شد. اگر لای باشد که چین به‌شدت به او بی‌اعتماد است، این فشار احتمالاً به شکل مانورها و رزمایش‌های نظامی تهاجمی‌تر خواهد بود. اگر هو یا کو باشند، احتمالاً فشار بیشتری برای تعامل سیاسی با چین وجود خواهد داشت که ممکن است خودمختاری تایوان را تضعیف کند؛ البته رأی‌دهندگان تایوان، تحت تأثیر عوامل دیگری هم خواهند بود. سرعت پایین رشد اقتصادی حمایت حزب حاکم را کم کرده و کو به دنبال استفاده از نارضایتی‌ها از هر دو حزب دی‌پی‌بی و کی‌ام‌تی است؛ اما از دهه ۱۹۹۰، مدیریت روابط با چین، عامل تعیین‌کننده بسیاری از انتخابات ملی بوده است.

در نهایت، هیچ‌کدام پاسخ مشخصی برای چگونگی حفظ دموکراسی و خودگردانی بلندمدت تایوان ندارند. همه روش‌های مختلفی را برای خریدن زمان و دورنگه‌داشتن پکن با تقویت توان دفاعی تایوان و کاهش تحریکات پیشنهاد می‌کنند. بسیاری از تحلیلگران، استقلال عملی تایوان را وضعیت برقرار می‌دانند اما شرایط اصلی‌آیستا نیست. چین در حال تغییر است و با حاکمیت شی‌جین‌پینگ، قاطع‌تر می‌شود. تایوان در حال تغییر است، دارد به هویت ملی خودش شکل می‌دهد و دموکراسی خودش را منسجم‌تر می‌کند. رابطه بین چین و ایالات متحده هم در حال تغییر است، تقابلی‌تر می‌شود و ریسک‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک حول آن در حال افزایش است.

رئیس‌جمهور بعدی ناچار خواهد بود این وضعیت را مدیریت کند و هم‌زمان با فهرست طولانی مشکلات روزمره پیش‌رو اقتصاد متوسط تایوان خواهد بود که به لحاظ فناوری پیشرفته است اما از انزوای بین‌المللی رنج می‌برد، چون به‌عنوان کشور مستقل با عضو سازمان ملل دیده نمی‌شود. اگر نظرسنجی‌ها درست باشند، پارلمان بدون اکثریت هم مانع دیگری بر سر راه رئیس‌جمهور بعدی خواهد بود.

با این حال، در شرایطی که دموکراسی در بسیاری از بخش‌های دنیا در معرض تهدید است، انتخابات تایوان احتمالاً نمایشی از پویایی و تاب‌آوری نظام سیاسی‌اش خواهد بود. ممکن است چین از نتیجه راضی باشد یا نباشد اما مردم تایوان با انتخاب رهبران خودشان در رقابتی منصفانه و شفاف، پیامی محکم می‌فرستند، درباره دنیایی که می‌خواهند در آن زندگی کنند.



کاترین لوانتوفسکایا

کارشناس سابق دفاعی اتاق  
بازرگانی آمریکا

در دهه‌های اخیر، سیاست خارجی ایالات متحده گرفتار دیدگاه‌هایی بوده است که ایالات متحده را تضمین‌کننده امنیت در بخش‌های بزرگی در سراسر جهان می‌دیدند، اما چندان به فکر منابع یا عزم لازم با پیامدهای مر حله دوم ماجرا نبودند. یادآوری حرف آلدوس هاکسلی، نویسنده بریتانیایی اینجاقمیداست: «تنها با به‌کارگیری ابزارهای مناسب است که می‌توان به اهداف خوب رسید.» این مفهوم به‌ویژه در تأمل روی اکوسیستم دفاعی ایالات متحده به بحث مربوط است، اکوسیستمی شامل یک پایه صنعتی که مدت‌ها قبل از شروع درگیری در اوکراین و اسرائیل در سال‌های اخیر هم از پس ظرفیت‌ها بر نمی‌آمد. حفظ ثبات منطقه‌ای در سراسر دنیا برای اهداف امنیت ملی و دفاعی ایالات متحده اهمیت کلیدی دارد اما هم‌زمان، تأمین بسته‌های تسلیحاتی عمده برای اسرائیل و اوکراین، در شرایطی که ایالات متحده نیاز دارد خود را برای احتمال درگیری مسلحانه با چین آماده کند، به منابع و خطوط تولید فشاری می‌آورد، فراتر از حد تحمل و این به صورت بالقوه، همه تلاش‌هایی را که با حمایت ایالات متحده انجام می‌شوند، به خطر می‌اندازد.

اخیراً، واکنش ایالات متحده به درگیری در خاورمیانه و به جنگ روسیه در اوکراین، دغدغه‌های فزاینده‌ای را درباره ظرفیت صنعتی دفاعی ایالات متحده و گستره همکاری امنیتی در اختیار آمریکا پیش چشم همگان قرار داده است. منابع محدود در وزارت دفاع، بحث‌ها در واشنگتن و فراتر از آن را درگیر این ظلمت می‌کنند که کدام کشور بیشتر به کمک نیاز دارد: اسرائیل یا اوکراین؟ پاسخ واقعی به این سوال به این سادگی نیست که بگوییم این یکی یا آن یکی. حفظ خودمختاری اسرائیل و اوکراین، هر دو برای اهداف امنیت ملی ایالات متحده اهمیت کلیدی دارند اما میزان نقش‌آفرینی ایالات متحده در کمک به هر کدام از این دو می‌تواند قماری بر سر بسیاری از همین اهداف امنیتی باشد.

ظرفیت‌های لازم در اوکراین، اسرائیل و درگیری بالقوه با چین متفاوت هستند و این باعث شده است، بسیاری از ناظران در آمریکا بگویند ایالات متحده می‌تواند از پس همه این‌ها برآید؛ اما این پیش‌فرض، باعث می‌شود، رنگ خطرهایی که در سرتاسر دولت فدرال به صدا درآمده‌اند، جدی گرفته نشوند. انکا به تعداد رویه‌کاهش ارائه‌دهنده‌های سطح پایین منابع و اخلاص در زنجیره تأمین دفاعی ایالات متحده در نتیجه بی‌ثباتی ژئوپلیتیک، آسیب‌پذیری‌هایی را موجب شده است و هم دولت، هم وزارت دفاع، بر دغدغه‌های خود درباره این آسیب‌پذیری‌ها تأکید کرده‌اند. صنایع دفاعی ایالات متحده در بخش‌های اساسی تولید تسلیحات به خستگی و فرسایش افتاده‌اند. چندین دهه، بودجه‌های ناکافی دفاعی در کنار مدیریت ضعیف برنامه‌های مهم تهیه در وزارت دفاع، ارتشی برای کشور باقی گذاشته است که ذخیره تسلیحات



**ذخیره مهمات  
هدایت‌شونده دقیق  
ایالات متحده به شکل  
خطرناکی پایین است.  
اگر ایالات متحده بنا  
باشد درگیر تقابلی در  
محدوده اقیانوس آرام  
شود، ارتش ایالات  
متحده در فاصله ۳ تا  
۱۰ روز این مهمات  
را تمام خواهد کرد.**

**در عین حال، اسرائیل  
درگیر نبردی وجودی  
است و در حال  
مصرف ذخایر ناکافی  
تسلیحاتی خود است  
و هم‌زمان اوکراین هم  
تا امروز ۲/۴۴ میلیارد  
دلار کمک نظامی  
آمریکا را در اختیار  
سرپا بماند**

نگاه  
تحلیلی

# چالش چتر امنیتی آمریکا گسترده‌تری بیش از حد، منابع کم‌تر

روزی اضافه کردن تعهدات خارجی‌اش سرمایه‌گذاری می‌کند. هیچ برنامه‌ای برای گسترش جدی یا افزایش قابل توجه بودجه که مورد نیاز است، در کار نیست.

اشتباه نکنید. منظور از این نوشته، درخواست برای رهاکردن اوکراین یا اسرائیل نیست. اوکراین یک شریک منطقه‌ای راهبردی حیاتی است که یکپارچگی سرزمینی‌اش، هم برای امنیت ایالات متحده و هم برای امنیت بین‌المللی کلیدی است. به علاوه، می‌شود ادعا کرد، اینکه به اوکراین اجازه داده شود با روسیه بجنگد، جایگزین مطلوب‌تری است تا اینکه ناتو مجبور شود چنین کند. به طریق مشابه، حمایت ایالات متحده از اسرائیل یک دفعه شکل نگرفته است، بلکه نتیجه‌دهه‌ها برقراری قدم‌به‌قدم اتحاد بین آمریکا و اسرائیل و با در نظر گرفتن دوراهی حاصل از فروش سلاح توسط ایالات متحده به کشورهای عربی است. اسرائیل، از زمان جنگ سرد اساس راهبردی ایالات متحده در خاورمیانه بوده است و آمریکا به وجود مداوم و حفاظت‌شده اسرائیل به‌عنوان نوک پیکان نفوذ غرب در منطقه، اتکالی سنگینی داشته است. صرف‌نظر از این‌ها، باید توجه دقیقی به هزینه واقعی تعهدات امنیتی ایالات متحده و تأثیرشان در شرکت‌ها و اتحادهای قدیمی داشت.

درحالی‌که وارد یک سال انتخاباتی در ایالات متحده می‌شویم،

حیاتی‌اش، کوچک‌تر، قدیمی‌تر و نامآاده‌تر برای میدان نبرد است. تخلیه پایه کلی‌تر تولید در ایالات متحده، باعث شده است، شرکت‌های دفاعی زنجیره‌های تأمین‌ی باشند که مبدأشان از بین همه جاهای ممکن دنیا، در چین است. از قطعات الکترونیک تا گالیوم، شرکت‌های چینی، صادرکننده درصد غیرمعمولی از عناصر اساسی و مواد ضروری‌ای هستند که خطوط تولید ایالات متحده به آن‌ها وابسته‌اند.

برای روشن شدن ماجرا باید به این نکته توجه کرد: ذخیره مهمات هدایت‌شونده دقیق ایالات متحده به شکل خطرناکی پایین است. اگر ایالات متحده بنا باشد درگیر تقابلی در محدوده اقیانوس آرام شود، ارتش ایالات متحده در فاصله ۳ تا ۱۰ روز این مهمات را تمام خواهد کرد. در عین حال، اسرائیل درگیر نبردی وجودی است و در حال مصرف ذخایر ناکافی تسلیحاتی خود است و هم‌زمان اوکراین هم تا امروز ۲/۴۴ میلیارد دلار کمک نظامی آمریکا را در اختیار گرفته، فقط برای اینکه سرپا بماند. اگر بخواهیم به صراحت بگوییم، پایه صنعتی دفاعی ایالات متحده، کسری از چیزی است که زمان فائون وضع کردن در قبال تعهد آمریکا به اسرائیل بود. به‌رغم فشار شدید به ظرفیت تولید داخلی، واشنگتن همچنان دارد بیشتر از اینکه روی سلامت این پایه صنعتی سرمایه‌گذاری کند،

## قهر مردم با ارتش ایالات متحده

به ارتش اجازه نداد به آمراهایی که هدف گرفته بود، برسد.

اگر داینامیک بازار کار علت بنیادین این بحران نیست، پس علت چیست؟ به باور من، ناکامی ارتش در رسیدن به اهداف جذب نیرویش، به خاطر محیط چالشی بازار نیست، بلکه به خاطر این است که بخش بزرگی از مردم آمریکا اعتماد خود را به ارتش از دست داده‌اند و دیگر این نیرو را نهادی نمی‌بینند که ارتش سرمایه‌گذاری شخصی داشته باشد. پیوتر اشتومپکا، استاد جامعه‌شناسی، اعتماد را این‌طور تعریف می‌کند: «شرط‌بندی روی آینده، مشروط به اقدامات دیگران.» او مفهوم اعتماد را با دو مؤلفه مطرح می‌کند: باور و تعهد. اساساً، فرد زمانی اعتماد دارد که چیزی را درباره آینده باور دارد و براساس این باور اقدام می‌کند. این مسئله مستقیماً به جذب نیرو مربوط است: در محیطی با اعتماد بالا، احتمال بیشتری دارد که مردم برای عضویت در ارتش ثبت‌نام کنند، چون انتظاری منطقی دارند که در آینده، فایده ببینند.

متأسفانه، هر کس که امروز به خدمت نظامی فکر کند، می‌تواند به مثال‌های متعددی نگاه کند که در آن‌ها، ارتش از برآورده کردن سهم خودش از این معامله، ناکام مانده است. چه موضوع کمبود مسکن مناسب و امن برای سربازان و خانواده‌هایشان باشد، چه تداوم آزار جنسی، ناتوانی در رسیدگی به میزان خودکشی در میان نیروها یا حسابداری دقیق از اموال و بودجه‌ها یا حتی تهیه یک آزمون جامع آمادگی جسمانی، ارتش و به شکل گسترده‌تر، وزارت دفاع، به صورت مداوم از کسب نتیجه ناکام بوده است. اما این ناکامی‌ها، گرچه فاجعه‌بار هستند، در مقایسه با ناکامی نهایی ارتش ناچیز به نظر می‌رسند: ناکامی در بردن جنگ‌ها.

دونالد استوتور، در کتابش «چرا آمریکا در جنگ‌ها شکست می‌خورد؟» به ما یادآور می‌شود که بردن جنگ یعنی «رسیدن به هدف سیاسی که به خاطرش دارد جنگ می‌شود.» با این استاندارد، مشخص است که ارتش در هدف وجودی‌اش، جنگیدن و پیروزی در جنگ‌های کشور، در دوده گذشته، شکست خورده است. این ناکامی هزینه فاجعه‌باری داشته است: مرگ ۹۰۰ هزار نفر، مرگ بیش از ۷ هزار نیروی ایالات متحده و از دست رفتن ۸ تریلیون دلار. به علاوه، در صحنه بین‌المللی، نفوذ ایالات متحده بسیار کاهش یافته است و سطح خشونت در حال افزایش است.

با در نظر گرفتن ویرانه‌ای که فهرست شد، تعجیبی ندارد که مردم آمریکا مشخصاً اعتماد خود را به این نهاد و رهبران‌ش در سال‌های اخیر از دست

داده‌اند و این می‌تواند بی‌میلی به داوطلب شدن برای خدمت در نیروهای نظامی را توضیح دهد. اساساً، ثبت‌نام برای ارتش کم‌کم به نظر شرط‌بندی بسیار بدی می‌آید؛ چیزی که وضع را بدتر می‌کند، نظرسنجی اخیر می‌کند که از اعضای ارتش انجام شده و نشان می‌دهد، اشتیاق آن‌ها برای توصیه پیوستن به خدمت نظامی به دیگران هم بسیار کاهش یافته است. کیفیت زندگی یکی از دغدغه‌های برجسته شده است اما نمی‌توان تأثیر جنگ‌های ناکام بر این روند را نادیده گرفت. خروج از افغانستان در سال ۲۰۲۱ که بعد از ۲۰ سال طالبان را بر مسند قدرت کشور باقی گذاشت، باعث شده است، کهنه‌سربازان احساس خیانت و تحقیر کنند و طبیعتاً بعید است که دیگران را تشویق کنند، مسیر آن‌ها را در زندگی ادامه دهند.

پس ارتش به جای اینکه تقلا کند به داینامیک چالش برانگیز بازار غلبه کند، باید بلافاصله متعهد به درست کردن اوضاع خودش شود. می‌تواند با این شروع کند که به ناکامی‌های قابل توجهش اذعان کند و نیز به ناتوانی شگفت‌آورش در اینکه درباره این ناکامی‌ها با مردم آمریکا صادق باشد. افسران بازتنسته بسیاری هستند که ناگهان در مقابل عموم مردم درباره این ناکامی‌های سیستماتیک به این شهود و آگاهی رسیده‌اند، اما این نوع صراحت و مسئولیت باید در میان افسران ارشدی که اکنون در جای‌جای تسکلیات نظامی و ساختار قدرت سیاسی مشغول هستند، شایع شود.

وقتی صدقات دوباره به عنوان ارزشی اساسی برقرار شد و ارتش این حقیقت را پذیرفت که ناکام بوده است، می‌تواند شروع به کنکاش درباره علت چرایی ناکامی کند. خلاصه ماجرا، علت ناکامی ارتش این است: ارتش با چیدمان و برای اهدافی تنظیم شده است که نتیجه اجتناب‌ناپذیرش ناکامی است. از ارتش خواسته شد در افغانستان و عراق به اهدافی برسد که رسیدن به آن‌ها ممکن نبود. لئونلنکن و جیسون لپور، اساتید دانشگاه، به نکته‌ای اشاره می‌کنند که هر افسر ارشد نظامی باید دیگر به‌وضوح متوجه‌اش باشد: ارتش ایالات متحده، به‌رغم ظرفیت‌های شگفت‌آورش، برای درگیری‌های غیروجودی که در دو دهه اخیر مشغول نبرد در آن‌ها بوده‌ایم، کارایی محدودی دارد. به این خاطر که ارتش ایالات متحده برای «غلبه در میدان نبرد» ساخته شده و در این زمینه عالی است، اما بار مقابله با شورش، بازسازی و برقراری نهادهای دموکراتیک به گردنش انداخته شد. این‌ها کارهایی بودند که ارتش برایشان آموزش ندیده بود و آماده موفقیت در آن‌ها نبود.

این‌ها یافته‌های تازه‌ای نیستند. افسران ارشد نظامی باید این داینامیک را تمام‌مدت می‌دانستند و اگر بخواهیم صریح صحبت کنیم، همین‌طور هم بود. از هشدارهای نادیده گرفته‌شده ژنرال شینسکی درباره تعداد سربازان در آغاز حمله عراق تا ارزیابی‌های مداوم در هر دو جنگ عراق و افغانستان، به نظر می‌رسد که برای تمام ساختار نظامی، لااقل پشت درهای بسته، مشخص